

روش‌های دعوت و تبلیغ قرآنی از دیدگاه علامه

طباطبایی

رقیه صادقی نیری^۱

مهین حاجی زاده^۲

چکیده

تبلیغات از ابزارهای رایج در انتقال فکر، فرهنگ و هرگونه پیامی به دیگران است. مکاتب مختلف فکری، فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف از دیرباز کوشیده‌اند با بهره‌گیری از شیوه‌های گوناگون، پیام‌های مورد نظر خویش را به مخاطبان انتقال دهند. در این میان، بهترین و کامل‌ترین منبع برای تبلیغ، قرآن کریم است که خود به بهترین شکل شیوه‌های تبلیغی را طرح کرده است. البته بهره‌گیری از سنت و سیره نیز می‌تواند برای اكمال این مهم مفید و موثر باشد. در تبلیغ قرآنی، اصولی چون: تعهد به اخلاق و ارزش‌ها، پیش‌آهنگی اسوه‌ها، مطابقت کردار با گفتار، بهره‌گیری از شیوه‌های غیر مستقیم و عملی، توجه به شرایط و مقتضیات زمان که موجب می‌شود در شرایط فعلی بتوان از فیلم، داستان، رمان و رسانه‌های گوناگون به عنوان ابزارهای تبلیغ بهره‌گرفت، برانگیختن عقل و دعوت به تفکر، ساده‌گویی، شناخت استعداد و قابلیت مخاطبان و برخورد متناسب با آنان، صراحت و شفاف‌سازی، نگرش یکسان و پرهیز از تبعیض و تفاوت و... بر تمام شیوه‌های تبلیغی سایه افکنده است. مقاله حاضر در صدد است تا شیوه‌های مذکور و امتیازات تبلیغ قرآنی را خصوصا با توجه به دیدگاه‌های علامه طباطبایی مورد بررسی قرار دهد.

کلید واژه‌ها: قرآن کریم، علامه طباطبائی، روش‌های تبلیغ، اصول تبلیغ، دعوت.

۱- استادیار دانشگاه تربیت معلم آذربایجان rsadeghiniri@yahoo.com

۲- استادیار دانشگاه تربیت معلم آذربایجان Hajizadeh_tma@yahoo.com

۱- مقدمه و طرح مسأله

تبلیغ عبارت است از روش یا روش‌های مهم به هم پیوسته - در غالب یک مجموعه - برای بسیج و دادن جهت به نیروهای اجتماعی و فردی از طریق نفوذ در شخصیت، افکار، عقاید و احساسات آنها، جهت رسیدن به یک هدف مشخص، که این هدف ممکن است سیاسی، نظامی، فرهنگی و... مشروع یا نامشروع باشد... بنابراین، تبلیغ یک وسیله است و بسته به خواست کسی که آن را در دست دارد، می‌تواند در جهت اهداف مختلف به کار رود». در این نوع بینش، تبلیغ بسیار گسترده است و هر شخصی می‌تواند به عنوان مبلغ عمل کند.

در بینش دوم که بینش الهی است، تبلیغ به معنای رساندن پیام الهی است. لذا، هر فردی لایق منصب ابلاغ نیست. بلکه باید با پیام الهی آشنا باشد، سپس آن را به دیگران برساند.

این نوع تبلیغ برخلاف نوع اول آن که از هر روشی مشروع یا غیر مشروع بهره می‌گیرد، تنها از روش‌های مناسب و شایسته استفاده می‌کند و این امر مستلزم

آشنایی مبلغ با شیوه‌های مناسب تبلیغ می باشد که در مقاله حاضر به برخی از آنها از دیدگاه علامه طباطبایی که خود به حق از مبلغان دین اسلام می باشد، پرداخته می شود.

به این ترتیب مقاله حاضر درصدد است تا با بررسی دیدگاه‌های

علامه طباطبایی در تفسیرالمیزان به سؤال اصلی زیر پاسخ دهد:

- مهم‌ترین روش‌های دعوت و تبلیغ قرآنی از منظر علامه طباطبایی

شامل چه مواردی می شود؟

۲- معنای لغوی و اصطلاحی تبلیغ

تبلیغ، کلمه‌ای است که در قرآن کریم مجید زیاد استعمال شده است.

این کلمه از (بلاغ) گرفته شده و بلاغ و بلوغ یعنی رسیدن به انتهای مقصود، خواه مقصود زمانی یا مکانی یا امری از امور معین دیگر باشد، چنانکه در لسان العرب آمده است: «بَلَّغَ الشَّيْءُ يَبْلُغُ بُلُوغًا وَ بَلَاغًا: وَصَلَ وَ

أَنْتَهَى» (ابن منظور، ۸/ ۴۲۰) و معنای کفایت و بسندگی نیز در بلاغ نهفته است، همانطور که فراهیدی در العین به آن اشاره کرده است: «بلاغ و تبلیغ

أی کفایه» (فراهیدی، ۴/ ۴۲۲) راغب در مفردات هر دو معنا را برای بلغ در نظر گرفته است. (راغب، ۱۴۴) حقیقت این ماده عبارت است از رسیدن به

مرتبه و مقام بالاتر و این امر تفاوت بین تبلیغ و وصول را بیان می کند. چرا

که هرگز نمی گویند: وصلت الثمار، یا وصل الصبی، و یا وصل أَسَدَه. و به

این طریق لطف انتخاب این لفظ در همه موارد و کاربردها آشکار می شود و

این قید در همه موارد مشاهده می شود: «وَ لَمَّا بَلَغَ أَسَدَهُ...» (یوسف/ ۲۲)؛

«وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحُلُمَ...» (النور/ ۵۹)؛ «فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ...»

(الصفات/۱۰۲)؛ «وَبَلَّغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً...» (الاحقاف/۱۵)؛ «وَبَلَّغَتِ الْقُلُوبُ

الْحَنَاجِرَ...» (الاحزاب/۱۰) (مصطفوی، ۱/۳۳۳)

لذا تبلیغ کردن یعنی خواندن کسی به دینی یا مسلکی و کشاندن او به راهی که تبلیغ کننده قصد دارد. این مقاله در جهت پرداختن به مهمترین روشهای تبلیغ قرآنی از دیدگاه علامه طباطبائی تدوین شده است و با توجه به پرداخت انحصاری به دیدگاههای این عالم تنها از کتاب المیزان استفاده شده است.

۳- پیشینه تبلیغ

۳-۱- اولین مبلغ خدای سبحان

مسأله تبلیغ و دعوت به سوی خدا با اساس ادیان الهی - یعنی توحید - عجین شده است و خدای سبحان همان گونه که در اثبات ذات مقدس خود، نیازی به غیر ندارد، در اثبات لوازم توحید - از جمله دعوت مردم به سوی خود - نیز نیازی به دیگران ندارد و در مرحله نخست، خود فراخوانی خلق را به سوی خویش برعهده دارد، چنانکه چنین کاری در عالم ذر انجام گرفته: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا» (الاعراف/۱۷۲) «و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: چرا، گواهی دادیم». علامه طباطبائی در این خصوص می گوید: «خواننده محترم اگر در آیه مورد بحث یعنی آیه "وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ...» به خوبی دقت بفرماید خواهد دید که آیه اشاره می کند به تفصیل حقیقتی که آیات فوق بطور اجمال به آن اشاره داشت. اشاره می کند به یک نشات انسانی که سابق بر نشات دنیایی او است، این نشات است که خداوند

در آن بین افراد نوع انسان تفرقه و تمایز قرار داده و هر یک از ایشان را بر نفس خود شاهد گرفته است که "أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ" آیا من پروردگار شما نیستم؟ قَالُوا بَلَى كَفْتُنَا أَرَى. (طباطبائی، ۳۰۶ / ۸)

۳-۲ تبلیغ وظیفه انبیاء

در مرحله دوم، این کار بزرگ و مقدس را به انبیای عظام محول کرده و فرموده است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا» (الاحزاب/ ۴۵-۴۶) «ای پیامبر، ما تو را [به سیمت] گواه و بشارتگر و هشداردهنده فرستادیم، و دعوت‌کننده به سوی خدا به فرمان او، و چراغی تابناک».

دعوت آن جناب به سوی خدا همان دعوت مردم است به سوی ایمان به خدای یگانه، که لازمه آن ایمان به دین خدا است، و اگر دعوت آن جناب را مقید به اذن خدا کرد، بدان جهت است که به مسأله بعثت و نبوت او اشاره کند. (همانجا، ۱۶ / ۳۳۰)

مسئولیت اصلی پیامبران رساندن پیام خداوند به مردم است. در داستان نوح آمده است که نوح خطاب به اشراف و بزرگان قومش که او را گمراه می‌خواندند، گفت: «أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ» (الاعراف/ ۶۸) یعنی من از جهت اینکه فرستاده‌ای هستم به سوی شما، کاری جز تبلیغ پیام‌های پروردگارم ندارم، و از آنچه شما در باره‌ام می‌پندارید، بکلی منزّه هستم. (همانجا، ۸ / ۱۷۸) در داستان هود، صالح و شعیب نیز با مختصری تفاوت تکرار شده است.

در آیه ۶۶ سوره مائده ابلاغ پیام خداوند، مهم‌ترین وظیفه پیامبر به شمار آمده که در صورت عدم انجام آن، وظیفه نبوت خود را به انجام نرسانیده و

رسالت خداوند را ادا نکرده است: «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ..» (المائدة/۶۷). «ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای.» علامه طباطبائی می‌نویسد: «رسول الله (ص) با اینکه دارای القاب زیادی است به عنوان رسالت مورد خطاب قرار گرفته، و این از این جهت است که در این آیه گفتگو از تبلیغ است، و مناسب‌ترین القاب و عناوین آن جناب در این مقام همان عنوان رسالت است، برای اینکه بکار رفتن این لقب خود اشاره‌ای است به علت حکم، یعنی وجوب تبلیغی که به وسیله همین آیه به رسول الله (ص) گوشزد شده است، و می‌فهماند که رسول، جز انجام رسالت و رسانیدن پیام کاری ندارد، و کسی که زیر بار رسالت رفته البته به لوازم آن که همان تبلیغ و رسانیدن است قیام می‌کند.» (همانجا، ۶/ ۴۲)

و نیز در تفسیر آیه: «فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (الرعد/۴۰) می‌نویسد: بر تو هیچ مسئولیتی جز تبلیغ واضح که ابهام و خفایی در آن نباشد نیست چون تو یک فرستاده خدایی و فرستاده جز این وظیفه ندارد. (همانجا، ۱۱/ ۳۷۸).

۵-۳ تبلیغ وظیفه‌ای همگانی

پس از پیامبر خاتم (ص) - که نه پیامبر مشرّع و نه پیامبر مبلّغ خواهد آمد - وظیفه تبلیغ پیام پیامبر برعهده امام معصوم است و در زمان غیبت امام نیز برعهده عالمان اسلامی است. بدین ترتیب تبلیغ از جایگاهی بس رفیع و ارجمند برخوردار است و مبلّغان واقعی اسلام، در واقع، پیامبران پیامبرند که او نیز پیام آور خداست.

قرآن مجید جایگاه تبلیغ را تا آنجا بالا برده است که هدایت یک نفر را با هدایت همه مردم برابر دانسته، چنانکه کشتن یک نفر را با کشتن بشریت

مساوی قرار داده است: «... مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا...» (المائده/۴۰) «هر کس کسی را - جز به قصاص قتل، یا [به کیفر] فساد در زمین - بکشد، چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد. و هر کس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است.»

در تفسیر المیزان روایات متعددی زندگی در این آیه را به زندگی فکری و هدایت و ارشاد معنا کرده اند که نتیجه تبلیغ می باشد اگر چه ظاهر آیه، نجات انسان از غرق شدن، سوختن و کشتن به دست دیگران را نیز مد نظر دارد، برای مثال روایت زیر: «در کافی به سند خود از فضیل بن یسار روایت آورده که گفت: من به امام ابو جعفر (ع) عرضه داشتم: این جمله در کلام خدای عز و جل چه معنا دارد که می فرماید: "وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا" فرمود: منظور کسی است که انسانی را از سوختن و غرق شدن نجات دهد، عرضه داشتم: آیا شامل کسی هم می شود که انسانی را از ضلالتی نجات دهد، و به راه راست هدایت کند؟ فرمود: این بزرگترین تاویل برای آن است.» (نقل از طباطبایی، ۵ / ۳۲۲)

این جایگاه شریف و ارزشمند، در طول تاریخ بشری، بهترین انسان ها را به سوی خود خوانده و آنان عاشقانه و خالصانه در همه عمر کوشیده اند تا چراغ هدایت الهی را روشن نگه دارند و کاروان دلهای مستعد را به سر منزل توحید برسانند.

قرآن مجید همواره نخبگان امت اسلامی را به جلوس در این جایگاه شریف می خواند و گوش جانشان را با این ندای ملکوتی خویش نوازش می دهد.

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (آل عمران/ ۱۰۴) «و باید از میان شما، گروهی، [مردم را] به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از زشتی بازدارند.»

قوی‌ترین داعی به عمل علم است و وقتی عمل واقع شد و اثرش به چشم دیده شد، بهترین معلمی است که همان علم را به آدمی می‌آموزد. و همه اینها که گفته شد، انگیزه شده است در اینکه مجتمع صالحی که علمی نافع و عملی صالح دارد، علم و تمدن خود را با تمام نیرو حفظ کند. و افراد آن مجتمع، اگر فردی را ببینند که از آن علم تخلف کرد، او را به سوی آن علم برگردانند، و شخص منحرف از طریق خیر و معروف را به حال خود واگذار نکنند، و نگذارند آن فرد در پرتگاه منکر سقوط نموده، در مهلکه شر و فساد بیفتد، بلکه هر یک از افراد آن مجتمع به شخص منحرف برخورد نماید، او را از انحراف نهی کند. (طباطبایی، ۳/ ۳۷۲)

برای این که هر مؤمنی به درستی از پس مأموریت، مسئولیت و وظیفه خویش برآید، بهترین شیوه آن است که از روش‌ها و شیوه‌های مختلف برای تبلیغ بهره بگیرد.

۴- مهمترین روش‌های تبلیغ از دیدگاه علامه طباطبایی

علامه طباطبایی روش‌های زیر را به عنوان مهم‌ترین روش‌های تبلیغ

برمی‌شمرد:

۴-۱- روش اسوه‌سازی - الگویی

یکی از روش‌های تبلیغی که از نظر روانی می‌تواند تاثیر زیادی داشته باشد، روش اسوه‌سازی و معرفی الگوی خوب و بد است. در این روش، مبلغ می‌تواند واقعیت را عینیت بخشد.

از دیدگاه علامه طباطبائی قرآن کریم برای هدایت و تبلیغ در بین مردم از شیوه‌های متعددی بهره برده است که یکی از مهم‌ترین آنها روش اسوه سازی - الگویی است، وی می نویسد: «قرآن کریم خودش هم این صناعات‌های منطقی یعنی برهان و جدل و موعظه را به کار برده، و امتی را که هدایت می‌کند دعوت نموده به اینکه از آن طریق پیروی کند، یعنی مطالب خود را- آنچه جنبه نظری دارد و خارج از مرحله عمل است- از راه برهان تعقیب کنند و در غیر آن یعنی در حکمت عملی به مسلمیات استدلال کنند و یا به بیاناتی که عبرت انگیز باشد و شنونده را به عبرت وا دارد، و نیز قرآن کریم در بیان مقاصدش سنت نبویه را معتبر کرده و پیروی از رسول خدا (ص) را اسوه و خط سیر معین فرمود، مسلمانان نیز دستورات آن حضرت و سخنانش را حفظ نموده و از مشی علمی آن جناب تقلید کردند، آن چنان که یک دانش‌آموز در سلوک علمی‌اش از استادش پیروی می‌کند.» (همانجا، ۵ / ۴۴۴)

این روش در قرآن مورد استفاده قرار گرفته است؛ گاه صریحاً حضرت محمد صلی الله علیه و آله و حضرت ابراهیم علیه السلام را به عنوان بهترین الگوها معرفی می‌کند: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرِ..» (الاحزاب/۲۱) «قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست: برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد.»

علامه می نویسد: «کلمه "أسوة" به معنای اقتداء و پیروی است، و معنای "فِي رَسُولِ اللَّهِ" یعنی در مورد رسول خدا (ص)، و اسوه در مورد رسول خدا (ص)، عبارت است از پیروی او، و اگر تعبیر کرد به "لَكُمْ فِي

رَسُولِ اللَّهِ - شما در مورد رسول خدا (ص) تاسی دارید" که استقرار و استمرار در گذشته را افاده می‌کند، برای این است که اشاره کند به اینکه این وظیفه همیشه ثابت است، و شما همیشه باید به آن جناب تاسی کنید.

و معنای آیه این است که یکی از احکام رسالت رسول خدا (ص)، و ایمان آوردن شما، این است که به او تاسی کنید، هم در گفتارش و هم در رفتارش، و شما می‌بینید که او در راه خدا چه مشقت‌هایی تحمل می‌کند، و چگونه در جنگها حاضر شده، آن طور که باید جهاد می‌کند، شما نیز باید از او پیروی کنید. (طباطبایی، ۲۸۹/۱۶)

و یا در ارتباط با حضرت ابراهیم (ع) می‌فرماید: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ..» (الممتحنه/۴) «قطعاً برای شما در [پیروی از] ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکوست». معنای مجموع آیه این است که: شما مسلمانان در ابراهیم و مؤمنین به وی اقتدایی نیکو دارید، و باید در همه رفتار و صفات او اقتداء کنید. (طباطبایی، ۲۳۰/۱۹) و گاهی نیز بدون چنین تصریحی، اسوه‌ها را معرفی می‌کند: «وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (الانبیاء/۸۳) «و ایوب را [یاد کن] هنگامی که پروردگارش را ندا داد که: «به من آسیب رسیده است و تویی مهربانترین مهربانان.»

در آیه فوق، نحوه سخن گفتن حضرت ایوب علیه السلام با خداوند بیان شده است که پس از ذکر بیماری خود به گفتن «و أنت أرحم الراحمین» اکتفا می‌کند و تقاضای خود را آمرانه از خدا نمی‌خواهد. این یک اسوه حسنه است که خداوند آن را در معرض دید و آگاهی قرار می‌دهد.

۴-۱-۱- تنوع اسوه‌ها در قرآن

در قرآن با چهره‌های متنوع اسوه‌هایی آشنا می‌شویم که هر یک دارای صفات

و شرایط ویژه‌ای بوده، و روش‌های متعدد تربیتی و تبلیغی را آزموده و برای هدایت مخاطبان به کار بسته‌اند.

قرآن، گاهی از میان مردان اسوه‌ای معرفی می‌کند مانند ادریس و داود و... «وَأذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا» (مریم/۵۶) و زمانی از میان زنان برجسته و تاریخ ساز: «يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» و [یاد کن] هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم، خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است.» (آل عمران/۴۳)

کلمه "اصطفاء" اگر با کلمه "علی" متعدی شود معنای تقدم را می‌دهد. و این اصطفا غیر اصطفاي مطلق و بدون کلمه "علی" است، که معنای تسلیم را می‌دهد، و بنابراین، اصطفاي آن جناب بر زنان عالمیان به معنای مقدم داشتن آن جناب بر سایر زنان است. (طباطبایی، ۱۳/۱۸۸)

اسوه قرآنی گاه از ضعیف‌ترین اقشار جامعه ظهور می‌کند، مانند موسی، ایوب، هود و... و گاهی از درون دربار پادشاهی مانند سلیمان، مؤمن آل فرعون، آسیه و... پاره‌ای از اسوه‌های قرآن مانند مؤمن آل فرعون و اصحاب کهف، در مدتی کوتاه به دعوت اسلام پرداخته‌اند و پاره‌ای چون نوح و لقمان، ده‌ها سال و حتی قرن‌ها بدین مأموریت اشتغال داشته‌اند. برخی از ایشان مانند سلیمان در آسایش و برخی دیگر در سختی و رنج بسیار به دعوت پرداخته‌اند مانند یوسف در زندان عزیز مصر و پیامبر اسلام تحت فشار مشرکان.

در فرهنگ قرآن، همچنین گاهی فرد به عنوان اسوه معرفی می‌شود و گاهی جماعت و گروهی به مثابه الگوی دسته‌ها و جماعت‌ها به جامعه

انسانی نشان داده می‌شود، جماعت‌های نمونه‌ای چون اصحاب کهف: «إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى» (الکهف/۱۳) اصحاب کهف جوانانی بودند که به پروردگار خود ایمانی آوردند که مورد رضایت او بود. و اگر منظور افاده چنین ایمانی نبود مسلماً ایمان را به آنان نسبت نمی‌داد و نمی‌فرمود: ایمان آوردند به پروردگارشان. همچنین " وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى " - هدایت بعد از اصل ایمان ملازم با ارتقای درجه ایمانی است که باعث می‌شود انسان به سوی هر چیزی که منتهی به خشنودی خدا است هدایت گردد. (طباطبایی، ۱۳ / ۲۵۰)

۲-۴ رساندن پیام با سخن زیبا و بلیغ

وجود رابطه‌ای استوار میان صورت و محتوا، تأثیر صورت مناسب دعوت در جذب و جلب عقول و دلها موضوعی است که اثبات آن چندان محتاج بحث و استدلال نیست. فصاحت و بلاغت بی نظیر قرآن که معجز پیامبر است - خود ناظر به همین موضوع است. این است که خداوند این امر را به پیامبر گوشزد می‌نماید و از او می‌خواهد، چنان با مردم سخن بگوید که تأثیرگذار باشد: «... وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا» (النساء/۶۳) «و با آنها سخنی رسا که در دلشان [مؤثر] افتد، بگوی». یعنی به ایشان سخنی بگو که دل‌هایشان آن را درک کند، و بفهمند چه می‌گویی و خلاصه با زبان دل آنان حرف بزنی تا متوجه شوند، که این رفتارشان چه مفاسدی دارد، و اگر معلوم شود نفاق ورزیده‌اند، چه عذابی ناشی از خشم خدای تعالی بر آنان نازل می‌شود. (طباطبایی، ۴ / ۴۰۴)

۳-۴ استفاده از روش‌های غیر مستقیم

در مساله تبلیغ و دعوت دینی مبلغ گاه از روش‌های مستقیم بهره می‌گیرد و گاه برای تأثیر بیشتر و یا به دلایلی دیگر از روش‌های غیر مستقیم استفاده می‌کند که به عنوان نمونه می‌توان روش تحریک عواطف و احساسات را نام برد:

۴-۳-۱- تحریک عواطف و احساسات

شیوهی تحریک عواطف و احساسات از جمله شیوه‌های موثر غیر مستقیم است که قرآن برای ابلاغ پیام خود از آن در موارد مختلف بهره می‌گیرد. برای نمونه قرآن برای ترساندن مردم از تقسیم ناعادلانه ارث، عواطف پدری را تحریک می‌کند و فرزندان یتیمشان را در برابر چشمانشان مجسم می‌سازد: «وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا» (النساء/۹) «و آنان که اگر فرزندان ناتوانی از خود بر جای بگذارند بر [آینده] آنان بیم دارند، باید [از ستم بر یتیمان مردم نیز] بترسند. پس باید از خدا پروا دارند و سخنی [بجا و] درست گویند.»

ظاهر جمله: "الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ" این است که می‌خواهد رحمت و رأفت بر اطفال صغار و ناتوان و بی سرپرست را تمثیل کند، اطفال بی کسی که تحت تکفل کسی نیستند و کسی را ندارند که امورشان را اداره نموده و منافعشان را جلب و ضررهایشان را رفع کند و ذلت و بیچارگی را از آنان دور سازد. و این را هم باید دانست که تخویف و تهدید مستفاد از آیه مورد بحث مخصوص به کسانی نیست که در حال حاضر خودشان نیز ذریه ضعیف و ناتوان دارند، چون فرموده: "لو ترکوا- اگر به جای بگذارند" و نفرمود: "لو ترکوا ذریه الضعاف- اگر ذریه ضعیف خود را به جای بگذارند"، پس این جمله تمثیلی است که به منظور بیان حال آورده شده و مراد از آن، کسانی هستند که وضعی چنین و چنان دارند، یعنی در دل‌هایشان رحمت انسانیت وجود دارد و نسبت به ذریه‌های ناتوان و پدر مرده، رأفت و شفقت دارند و اینگونه افراد همان ناس هستند،

و آنها که چنین نیستند انسان نیستند)، مخصوصا مسلمانان که مؤدب به ادب خدا و متخلق به اخلاق اویند، در نتیجه می‌توان گفت که معنا چنین می‌شود: "و لیخش الناس و لیتقوا الله فی امر الیتامی فانهم کایتام انفسهم ذریه ضعیف، یجب أن یخاف علیهم - مردم اگر انسانیت داشته باشند - باید دلواپس باشند و از خدا در امر ایتام پروا کنند، چرا که یتیمهای مردم نیز مانند یتیمان خود او، ذریه‌ای ضعیف و شایسته ترحمند، پس باید نگران حال آنان بود" و به وضع آنان اعتنا ورزید تا مورد ظلم قرار نگیرند و به حقوقشان تجاوز نشود، پس زمینه گفتار آیه زمینه این معنا است که هر کس نگران ذلت است و از خواری می‌ترسد، باید برای جلوگیری از آن برخیزد، و همه انسانها این نگرانی را دارند.

در آیه شریفه، مردم مامور به ترحم و رافت و امثال آن نشده‌اند، بلکه مامور به خشیت و تقوا گردیده‌اند و این نیست مگر برای اینکه تهدیدشان کند به اینکه: آنچه بر سر ایتام مردم می‌آورد و مالشان را می‌خورد و حقوقشان را پایمال می‌کنید، بعد از مردنتان بر سر ایتام خودتان خواهد آمد و می‌خواهد به آنان گوشزد کند که هر گونه مصائبی را که برای آنان فراهم آوردند به ایتام خودشان بر می‌گردد. (طباطبایی، ۲۰۱/۴)

ع-ع- روش برهان و استدلال

این روش از روشهایی است که قرآن کریم در شیوه تبلیغی خود به کار برده و براین منطقی علمی در سطوح مختلف برای مسائل گوناگونی آورده است و در موارد فراوانی مخالفان را دعوت به اقامه برهان و استدلال نموده است که: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» آیه شریفه این احتمال را چنین دفع نمود که: هیچ برهان و دلیل قاطعی بر آن ندارند، و در مقام مخاصمه با آنان بر آمده، رسول خدا (ص) را با جمله "قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ" فرمان می‌دهد که از ایشان مطالبه دلیل نماید. و

جمله " قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِّنْ مَّعِي وَ ذِكْرٌ مِّنْ قَبْلِي " از قبیل منع با ذکر دلیل است، و این منع با سند، خود یکی از اصطلاحات فن مناظره است، و حاصل معنای آن این است شخصی از طرف مناظره خود که مدعی است، دلیل بخواهد، و در ضمن بگوید من از اینکه از تو دلیل می‌خواهم به خاطر این است که خودم دلیلی بر خلاف ادعای تو دارم.

در این آیه نیز خدای تعالی پیغمبرش را دستور می‌دهد که به این مشرکین که به غیر خدا آله‌ای اتخاذ کرده‌اند بگوید: " هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ " دلیل بر مدعای خود را بیاورید برای اینکه ادعا بدون دلیل پذیرفته نیست، و عقل اجازه نمی‌دهد که انسان آن را پذیرفته، و به آن اعتماد کند، و دلیل اینکه من از شما مطالبه دلیل می‌کنم کتب آسمانی است که از نزد خدای سبحان نازل شده، این کتابها با ادعای شما موافقت ندارند بلکه مخالف سرسخت بت‌پرستی هستند، این قرآن یکی از کتب آسمانی است که ذکر و کتاب معاصر است، و این سایر کتب آسمانی، مانند تورات و انجیل و غیره است که همگی الوهیت و وجوب عبادت را منحصر در خدای تعالی می‌کنند. و یا این که در قرآن که ذکر نازل بر من، و برای بشر معاصر من است، و در کتب آسمانی قبل که ذکر مردم گذشته بود، آنچه در باره عبادت آمده همه آنها عبادت را منحصر برای خدا، و الوهیت را شایسته او به تنهایی دانسته‌اند. (طباطبایی، ۱۴ / ۲۷۴)

۴-۵- روش مناظره - بحث آزاد

یکی از روشهای تبلیغی رهبران و پیامبران الهی در برخورد با مخالفان، بحث آزاد و منطقی بوده است که نمونه‌هایی از آن را در گفتار همه پیامبران می‌توان پیدا کرد. برای نمونه از دیدگاه علامه حضرت نوح (ع) از همه

انواع مناظره برای گفتگو و مجاب کردن مشرکین بهره گرفته است: «قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» گفتند: «ای نوح، واقعاً با ما جدال کردی و بسیار [هم] جدال کردی. پس اگر از راستگویانی آنچه را [از عذاب خدا] به ما وعده می‌دهی برای ما بیاور.» (هود/۳۳)

این آیه شریفه حکایت گفتاری است از سران کفر پیشه قوم نوح که بعد از ناتوانیشان از پاسخ منطقی و ابطال حجت نوح و ابطال مسلکی که ایشان را به سوی آن می‌خواند، به زبان آوردند، که در واقع خواسته‌اند از باب به اصطلاح تعجیز بگویند: تو هیچ کاری نمی‌توانی بکنی، و آن عذابی که ما را به آن تهدید می‌کردی نمی‌توانی بیاوری، و منظورشان از جمله "تعذنا" همان عذاب الیمی است که نوح (ع) در آغاز دعوتش کفار را از آن انداز کرد.

در اینجا نکته‌ای است که باید تذکر داده شود، و آن این است که خدای تعالی گفتار قوم نوح را که فعلاً مورد بحث است بطور فصل نقل کرد و آن را بر بگومگوهای قبلی تفریع نکرد، و نفرمود: "فقالوا یا نوح قد جادلنا..." بلکه فرمود: "قالوا" و این بدان جهت بود که هر چند سراینده داستان خدای سبحان است که محیط به سراپای دهر و به همه حوادث واقع در کل جهان است و به همین جهت همه بگومگوهای نوح (ع) با قومش را به صورت داستانی آورده که گویی در یک روز واقع شده، و لیکن واقع امر این است که نوح (ع) سالیان دراز در بین قوم خود دعوت می‌کرده، و این بگو مگوها مربوط به آن سالیان دراز است که آن جناب قوم خود را به توحید می‌خوانده، و به فنون مختلف مناظره و احتجاج تمسک می‌جسته است بطوری که تمامی بهانه‌ها و عذرهای آنان را قطع نموده و حق را برای آنان چون روز آفتابی روشن کرده است، و آیه شریفه زیر از طول زمان دعوت آن جناب خبر داده می‌فرماید: "فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا" و آیه زیر از اختلاف

انحاء مناظره آن جناب خبر داده می‌فرماید: " قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا... ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ثُمَّ إِنِّي أَغْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا" پس احتجاج‌هایی که در آیات مورد بحث از نوح (ع) حکایت شده در طول صدها سال واقع شده و بدین جهت بود که خدای تعالی گفتار کفار را متفرع بر سخنان قبل نکرد. (طباطبایی، ۲۱۵ / ۱۰)

ع-۶ - روش همراهی

این روش بیشتر در مناظره با مخالفان به کار می‌آید و مبلّغ با حفظ عقاید صحیح خویش، مقداری با گفته‌های مخاطب همراه می‌شود و پس از اثبات بی‌عصبی و نداشتن جمود فکری خود، در موقع مناسب به در هم شکستن افکار باطل او می‌پردازد و آرای صائب خویش را مبرهن می‌سازد.

گاهی برای روشن شدن حقیقت و رسیدن به هدف باید در ظاهر تسلیم طرف مقابل شد و اندک اندک ذهن او را برای قبول آن آماده ساخت. اگر مبلّغ بخواهد در ابتدا بدون آمادگی مخاطب وی را به سوی حقیقت فراخواند، ممکن است با عکس‌العمل مواجه شود. بر این اساس، قرآن در مجادلات خود، روش همراهی را به کار برده است که نمونه بارز آن در مجادلات حضرت ابراهیم علیه‌السلام با ستاره پرستان است که در آغاز با آنها همراهی می‌کند و سرانجام عقیده خود را بیان کند و پیام خویش را اعلام می‌کند. بهترین نمونه قرآنی این روش، در زندگی قهرمان توحید، حضرت ابراهیم (ع) نمودار است که خود را پرستشگر ماه و ستاره و خورشید معرفی می‌کند. اما از دیدگاه علامه طباطبائی از آیات سوره مریم که در مقام حکایت احتجاجات ابراهیم در برابر پدرش می‌فرماید: «يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا، يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا، يَا أَبَتِ

إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا، قَالَ أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَنْ لَمْ تَنْتَه لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا، قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا» (مریم ۴۷-۴۳)

چنین برمی آید که وی حقیقت امر را می دانسته و ایمان داشته که مدبر امورش و آن کسی که به او احسان نموده و در اکرامش از حد گذرانیده، همانا خدای سبحان است. بنابر این، اینکه در برابر ستاره و ماه و خورشید گفت: "هذا ربی" در حقیقت از باب تسلیم و به زبان خصم و دشمن حرف زدن است، وی در ظاهر خود را یکی از آنان شمرده و عقاید خرافی آنان را صحیح فرض نموده و آن گاه با بیانی مستدل، فساد آن را ثابت کرده است، و این نحو احتجاج بهترین راهی است که می تواند انصاف خصم را جلب کرده و از طغیان و تعصب او جلوگیری نماید و او را برای شنیدن حرف حق آماده سازد. (طباطبایی، ۷/ ۱۷۵)

۷-۴ - روش پرسش و پاسخ

یکی از روش های تبلیغ، پرسش و پاسخ است و قرآن کریم در بسیاری از موارد برای اثبات حقایق مهمی نظیر توحید، نفی شرک، معاد و... در شیوه تبلیغی خود این روش را به کار برده است که بهترین نمونه آن هنگامی است که استخوان پوسیده را در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند و سؤال کردند که چه کسی قدرت زنده کردن آن را دارد؟ در پاسخ فرمود: «...يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ...» همان خدایی که روز نخست آن را آفریده، دوباره زنده می کند. «أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ» (یس ۸۱)

«آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده توانا نیست که [باز] مانند آنها را بیافریند؟ آری، اوست آفریننده دانا.»

استفهام در آیه استفهام انکاری است، و آیه شریفه بیان همان حجت است که در سابق در جمله "قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ" آمده بود، چیزی که هست

این بیان از بیان قبلی به ذهن نزدیکتر است، چون در بیان سابق ایجاد بار اول انسان را دلیل می‌گرفت بر اینکه قادر است بر زنده کردن ایشان در آخرت، ولی در این آیه خلقت آسمانها و زمین را که به حکم و جدان و به فرموده خود خدای تعالی " لَخَلَقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ " بزرگتر از خلقت انسانهاست، دلیل گرفته بر قدرت او.

پس در حقیقت برگشت معنای آیه به این می‌شود که: چگونه ممکن است کسی این جرأت را به خود بدهد که بگوید خدایی که عالم آسمانها و زمین را با آن وسعتی که دارند خلق کرده، و آن نظام عام عجیب را در سراسر آن برقرار کرده، به طوری که تک تک نظامهای جزئی آن دهشت‌آور و محیر العقول است، و یک نمونه آن نظام‌های موجود در خصوص عالم انسانی است، نمی‌تواند مثل همین مردم را دوباره خلق کند؟ نه، هرگز چنین چیزی ممکن نیست، بلکه او قادر است، چون او خلاق است علیم. (طباطبایی، ۱۱۳/۱۷)

۴-۸- مراعات اعتدال و میانه روی در ارتباط با مردم

از روش‌های موثر در ابلاغ پیام الهی عبارت است از مراعات اعتدال و میانه روی در ارتباط با مردم. قرآن کریم خاطرنشان می‌سازد که اسلام و دین توحید اساس و ریشه‌اش فطرت است، و به همین جهت می‌تواند انسانیت را در زندگیش به صلاح بکشاند.... قرآن می‌گوید اسلام اساسش بر حکم فطرت بشر است، فطرتی که هیچ انسانی در احکام آن تردید نمی‌کند، و کمال انسان در زندگیش را همان می‌دانند که فطرت بدان حکم کرده باشد، و به سویش بخواند، و این فطرت حکم می‌کند به اینکه تنها اساس و پایه‌ای که

باید قوانین فردی و اجتماعی بشر بر آن اساس تضمین شود، توحید است، و دفاع از چنین اساس و ریشه و انتشار آن در میان جامعه، و نگهداری آن از نابودی و فساد، حق مشروع بشر است و بشر باید حق خود را استیفا کند، حال به هر وسیله‌ای که ممکن باشد، البته از آنجایی که ممکن است در استیفای این حق خود دچار تندروری‌ها و یا کندروری‌ها شود، خود قرآن راه اعتدال و میانه‌روی را ارائه داده، نخست استیفاء این حق را با صرف دعوت آغاز کرده، و دستور داده تا در راه خدا اذیت‌های کفار را تحمل کنند، و در مرحله دوم از جان و مال و ناموس مسلمین و از بیضه اسلام دفاع نموده، متجاوزین را سر جای خود بنشانند، و در مرحله سوم اعلان جنگ دهند، و قتال ابتدایی را آغاز کنند، که هر چند به ظاهر قتالی است ابتدایی، لیکن در حقیقت دفاع از حق انسانیت و کلمه توحید و یکتاپرستی است و اسلام هرگز قبل از دعوت به زبان خوش و اتمام حجت جنگ را آغاز نکرده است، هم چنان که تاریخ زندگی پیامبر اسلام شاهد است. که عادتش بر این جریان داشته، و خدای تعالی در این باره فرموده: «اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (طباطبایی، ۶۸/۲)

در جای دیگری قرآن در این ارتباط می‌فرماید: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» (الاعراف / ۱۹۹) «گذشت پیشه کن، و به [کار] پسندیده فرمان ده، و از نادانان رُخ برتاب». " اخذ به چیزی"، به معنای ملازمت و ترک نکردن آن چیز است پس معنای اینکه فرمود: " بگير عفو را" این است که همواره بدیهای اشخاصی که به تو بدی می‌کنند بپوشان و از حق انتقام که عقل اجتماعی برای بعضی بر بعضی دیگر تجویز می‌کند صرف نظر نما و هیچ وقت این رویه را ترک مکن، البته این چشم‌پوشی نسبت به بدی‌های دیگران و تضييع حق شخص است، و اما مواردی که حق دیگران با اسائه به ایشان ضایع می‌شود عقل در آنجا عفو و اغماض را تجویز نمی‌کند، برای اینکه عفو در

اینگونه موارد وادار کردن مردم به گناه است، و مستلزم این است که حق مردم بنحو اشد تضییع گردد و نوامیس حافظ اجتماع لغو و بی‌اثر شود، و تمامی آیات ناهیه از ظلم و افساد و کمک به ستمکاران و میل و خضوع در برابر ایشان و بلکه تمامی آیاتی که متضمن اصول شرایع و قوانین است از چنین اغماضی جلوگیری می‌کند، و این خود روشن است.

پس منظور از اینکه فرمود: "خُذِ الْعَفْوَ" اغماض و ندیده گرفتن بدیهایی است که مربوط به شخص آن جناب بوده، و سیره آن حضرت هم همین بود که در تمامی طول زندگیش از احدی برای خود انتقام نگرفت، کما اینکه در بعضی از روایات راجع به ادب آن جناب گذشت.

این مطلب بنا به تفسیری است که دیگران در باره کلمه عفو کرده و آن را طوری معنا کرده‌اند که مساوی با مغفرت است، و لیکن در بعضی از روایات از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: «منظور از عفو وسط است» (کلینی، ۵۳/۴) و این تفسیر با مضمون آیه شریفه مناسب‌تر و از نظر معنا جامع‌تر است، و علاوه بر این، اگر تفسیر اول مستلزم این است که در جمله "وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ" شائبه تکرار باشد بنا بر تفسیر دوم این شائبه هم در کار نمی‌آید (چون جمله "خُذِ الْعَفْوَ" به یک معنا و جمله "وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ" به معنای دیگری خواهد بود) (همانجا، ۸ / ۳۷۹)

۹-۴- شناخت استعداد و قابلیت مخاطبان و برخورد متناسب با آنان

از دیدگاه علامه طرقی که به سوی خدای تعالی منتهی می‌شود از نظر کمال، و نقص، و نایابی و رواجی، و دوری و نزدیکی از منبع حقیقت، و از صراط مستقیم، مختلف است، مانند طریقه اسلام و ایمان، و عبادت، و اخلاص، و اخبات. هم چنان که در مقابل این نامبرده‌ها، کفر، و شرک، و

وجود، و طغیان، و معصیت، نیز از مراتب مختلفی از گمراهی را دارا هستند، هم چنان که قرآن کریم در باره هر دو صنف فرموده: «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا، وَ لِيُؤْفِقَهُمْ أَعْمَالَهُمْ، وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ.» (الاحقاف/۱۹) «برای هر دسته‌ای درجاتی است از آنچه می‌کنند، تا خدا سزای عملشان را بکمال و تمام بدهد، و ایشان ستم نمی‌شوند»

و این معنا نظیر معارف الهیه است، که عقول در تلقی و درک آن مختلف است، چون استعدادها مختلف، و به الوان قابلیت‌ها متلون است، هم چنان که آیه شریفه «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حَلِيَّةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُ مَثَلٍ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ» (الرعد/۱۷) نیز به این اختلاف گواهی می‌دهد. (طباطبایی، ۳۲/۱)

در تفسیر آیه «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...» (النحل/۱۲۵) «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمای». نیز علامه به این اختلاف استعدادهای اشاره می‌کند: شکی نیست در اینکه از آیه استفاده می‌شود که این سه قید، یعنی "حکمت" و "موعظه" و "مجادله"، همه مربوط به طرز سخن گفتن است، رسول گرامی مامور شده که به یکی از این سه طریق دعوت کند که هر یک برای دعوت، طریقی مخصوص است، هر چند که جدال به معنای اخصش دعوت به شمار نمی‌رود. (طباطبایی، ۳۷۱ / ۱۲)

آیه شریفه از این جهت که کجا حکمت، کجا موعظه، و کجا جدال احسن را باید بکار برد، ساکت است و این بدان جهت است که تشخیص موارد این سه به

عهده خود دعوت‌کننده است، هر کدام حسن اثر بیشتری داشت آن را باید بکار بندد.

و ممکن است که در موردی هر سه طریق بکار گرفته شود، و در مورد دیگری دو طریق و در مورد دیگری یک طریق، تا ببینی حال و وضع مورد چه اقتضایی داشته باشد.

این را گفتیم تا معلوم شود اینکه بعضی پنداشته‌اند که ظاهر آیه، امر به رسول خدا (ص) است به اینکه در همه موارد هر سه طریق را بکار گیرد صحیح نیست، زیرا آیه دلالت ندارد بر اینکه نسبت به همه موارد و همه مدعوین باید هر سه طریق را بکار بست، بلکه در تمامی و مجموع همه مدعوین البته هر سه طریق بکار می‌رود. (همانجا)

ع-۱- نگرش یکسان و پرهیز از تبعیض و تفاوت

نگرش یکسان و پرهیز از تفاوت و تبعیض در ابلاغ پیام الهی نقش بارزی ایفا می‌کند. قرآن می‌فرماید: «وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ» (الشوری/۱۵) «بگو: به هر کتابی که خدا نازل کرده است ایمان آوردم و مأمور شدم که میان شما عدالت کنم خدا پروردگار ما و پروردگار شماست اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست میان ما و شما خصومتی نیست خدا میان ما را جمع می‌کند، و فرجام به سوی اوست.»

خداوند در این جمله می‌فرماید: بگو به تمامی کتابهایی که خدا نازل کرده ایمان دارم. و در تصدیق و ایمان به کتب آسمانی مساوات را اعلام کن. و معلوم است که مراد از کتب آسمانی کتابهایی است که مشتمل بر شریعت‌های الهی است.

" وَ أَمْرٌ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ " معنای جمله مورد بحث این است که: و من مامور شده‌ام بین شما عدالت برقرار کنم، یعنی همه را به یک چشم ببینم، قوی را بر ضعیف و غنی را بر فقیر و کبیر را بر صغیر مقدم ندارم، و سفید را بر سیاه و عرب را بر غیر عرب و هاشمی را و یا قرشی را بر غیر آنان برتری ندهم. پس در حقیقت دعوت متوجه به عموم مردم است و مردم همگی در برابر آن مساویند.

پس جمله " أَمْنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ " مساوی دانستن همه کتابهای نازل شده است از حیث اینکه باید همه ایمان آورند. و جمله " وَ أَمْرٌ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ " مساوی دانستن همه مردم است از حیث اینکه همه را باید دعوت کرد، تا متوجه شرعی که نازل شده بشوند. (طباطبایی، ۱۸/۳۳)

ع-۱۱- صراحت و شفاف سازی

از شیوه های موثر در تبلیغ قرآنی صراحت و شفاف سازی پیام است. قرآن می فرماید: «فَأَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» پس آنچه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب، (الحجر/۹۴)

کلمه "صدع" و "فرق" و "فصل" به یک معنا است، و معنای "فلان صدع بالحق"، این است که فلانی حق را بی پرده و آشکارا گفت. و این آیه تفریع بر مطالب قبل است، و حق هم همین بود که بر آنها تفریع شود، برای اینکه غرض از سوره در حقیقت همین علنی کردن رسالت است، بنابراین معنای آیه چنین می شود: حال که مطلب بدان قرار بود که گفته شد، یعنی حال که تو مامور به صفح جمیل شدی و خود را به عنوان نذیر از عذاب ما- آن عذابی که بر مقتسمین نازل شد- معرفی نمودی دیگر مترس، و کلمه حق را اظهار و دعوت خود را علنی کن.

از این بیان روشن می شود که: جمله " إِنْ نَأْتَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ " در مقام تعلیل برای جمله " فاصدع... " است، هم چنان که کلام هم اشعار و بلکه دلالت دارد بر

اینکه این "مستهزئین" همان مقتسمین‌اند که قبلا اسمشان برده شد، و معنای آیه این است که حال که مطلب بدین قرار بود که گفته شد، پس دیگر درنگ مکن، و دعوت به حق را علنی ساز، و از مشرکین روی برتاب. (طباطبایی، ۱۹۵/۱۲)

ع-۱۲ - مطابقت گفتار با کردار

در تفسیر آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» (الصف/۲) علامه می نویسد: «مورد توبیخ در آیه مورد بحث هر چند بر حسب ظاهر لفظ آیه مطلق است، ولی در خصوص تخلف کردار از گفتار و خلف وعده، و نقض عهد است، و درست هم هست، چون وقتی ظاهر انسان موافق باطنش نشد، همه گونه اعمال از او سر می‌زند». (طباطبایی، ۲۴۸/۱۹)

و در ادامه می فرماید: خدای تعالی از همه اعمال انسان بیش از همه از این عملش سخت به خشم می‌آید که چیزی را بگوید که بدان عمل نمی‌کند، چون این خود از نشانه‌های نفاق است.

البته باید توجه داشت اینکه انسان چیزی را بگوید که بدان عمل نمی‌کند، غیر از آن است که عمل نکند به آنچه که گفته است، (گاهی می‌شود که انسان موفق نمی‌شود بدانچه قبلا گفته عمل کند، و یا رسماً خلف وعده می‌کند، و گاه می‌شود که از اول که وعده می‌دهد، بنای عمل نکردن به آن را دارد، این قسم دوم نفاق است نه اولی) چون قسم اول ناشی از ضعف اراده و سستی همت است که البته خود یکی از رذائل اخلاقی، و منافی با سعادت نفس انسانی است، چون خدای تعالی سعادت نفس بشر را بر این اساس تأمین نموده که به اختیار خود اعمال خیر کند و حسناتی کسب نماید، و کلید کسب این حسنات داشتن عزم راسخ و همت بلند است، و اگر دیدیم کسی

وعده می دهد ولی در مقام عمل سست می شود، و خلف وعده می کند، می فهمیم که مردی سست عنصر و ضعیف الاراده است، و از چنین انسانی امید خیر و سعادت نمی رود. (طباطبایی، ۲۴۹/۱۹)

ع-۱۳ - تعهد به اخلاق و ارزشها

این امر در مسئله تبلیغ و دعوت دینی چنان اهمیتی دارد که قرآن کریم گاه تزکیه را بر تعلیم مقدم می دارد: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (الجمعه/۲) از دیدگاه علامه این آیه شریفه مساله تزکیه را قبل از تعلیم کتاب و حکمت ذکر کرده و این بدان جهت بوده که آیه مورد بحث در مقام توصیف تربیت رسول خدا (ص) است مؤمنین امت را، و در مقام تربیت، تزکیه مقدم بر تعلیم علوم حقه و معارف حقیقه است. (طباطبایی، ۲۶۴/۱۹)

و به همین دلیل است که دین اسلام مشتمل بر کمال هر خلق پسندیده هست و رسول خدا (ص) به عنوان مبلغ دارای آن بوده، و در روایت معروف از آن جناب نقل شده که فرمود: "بعثت لاتمم مكارم الاخلاق" (نوری، ۱۸۸/۱۱)

۵- نتیجه گیری

از دیدگاه علامه طباطبایی تبلیغ و دعوت به ارزشها فرایندی است که از ابتدای خلقت انسان شروع شده و در این راستا خداوند متعال خود اولین سرمدار دعوت انسانها به ارزشهای دینی بوده که این مسئولیت بزرگ را با بعثت انبیاء به آنها سپرده و پس از ایشان نیز در گذر زمان ائمه، اولیاء و علماء وظیفه تبلیغ و دعوت دینی را بر عهده داشته‌اند.

اسلام به عنوان یکی از ادیان الهی به مقوله تبلیغ توجه خاصی دارد. در آیات متعددی از قرآن - مستقیم و غیر مستقیم - به موضوع تبلیغ، روش‌ها و قوانین حاکم بر آن، گستردگی و محدودیت آن و... پرداخته شده است. تبلیغ خدای سبحان، تبلیغ به عنوان اولین وظیفه اصلی رسولان الهی، تبلیغ به عنوان یک وظیفه همگانی، گستردگی شعاع تبلیغ، شیوه‌ها و قوانین حاکم بر روند تبلیغات، استقامت در این راه، و سرانجام محدودیت‌های تأثیر تبلیغات، از موضوعات و عناوینی هستند که به تصریح یا تلمیح و اشاره در کلام علامه طباطبائی مورد بحث قرار گرفته‌اند. از دیدگاه علامه طباطبائی قرآن از روش‌ها و شیوه‌های مختلفی برای این امر بهره گرفته است که در اکثر موارد این روش‌ها از شیوه‌های مستقیم تبلیغ محسوب می‌شوند؛ هر چند قرآن در مواردی متناسب با شرایط برای تأثیر بهتر از روش‌های غیر مستقیمی چون تحریک عواطف و احساسات نیز استفاده می‌کند.

در روش تبلیغ قرآنی پابندی به ارزش‌ها و اصول چنان اهمیت دارد که در تبلیغ پیامبر(ص) تزکیه بر تعلیم مقدم دانسته شده است.

کتابنامه

۱. قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم. لسان العرب، تعليق على شيرى، دار احياء التراث العربى، ط ۱۹۸۸، ۳
۳. راغب اصفهانی، حسين بن محمد. المفردات فى غريب القرآن، دمشق: دار العلم. ۱۴۱۲
۴. فراهيدى، خليل بن احمد. العين، تحقيق مهدى المخزومى و ابراهيم السامرائى، دار الهجرة. ۱۴۰۹
۵. طباطبايى، سيد محمد حسين، الميزان فى تفسير القرآن، قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسين ۱۴۱۷.
۶. كلينى، محمد بن يعقوب. الكافى، تهران: دار الكتب الاسلاميه. ۱۳۶۵
۷. مصطفوى، حسن. التحقيق فى كلمات القرآن، تهران: بنیاد نشر و ترجمه. ۱۳۶۰
۸. نورى، ميرزا حسين. مستدرک الوسائل، قم: موسسه آل البيت. ۱۴۰۸

Archive of SID